

عمل بشارت همیشه با هیچی شروع می شود. بدینگونه زندگی برای یک بشارت دهنده هندی که به افریقای جنوبی فرستاده شده بود رقم خورد. او 7 سال در انجا بسر برد ولی هیچ سمره ای برای او نداشت. در این دوران او صحبت های زیادی انجام داد به خانه های زیادی رفت حتی کلاس مذهبی و بروشورهایی پخش نمود. ولی حتی یک نفر را غسل تعمید نداد و همه چیز بی فایده بود. این می توانست برای ایمان ما وحشتناک باشد. ولی این گونه ناپستی می بود چون خدا خود عمل بشارت را انجام می دهد و نویسنده ان است و او هم از صفر شروع کرده است. همانطوری که او ابتدا زمین را افرید. ولی اگر ما کاری را در کنار خدا شروع می کنیم در ان کار ماجراهای مهیجی رخ می دهد. همانگونه که او اولین بشارت دهنده خود را به اروپا فرستاد.

خدا از طریق یک مقدونه ای که او را پولس به خواب دیده بود صحبت می کند. هین هم مثل همیشه یک نشانه ای در خواب پولس بود که او ان را به عنوان کلمه خدا شناخت. و این برای او یک قدرت جدانشدنی برای او در دومین سفر بشارت دهنده او بود. با وجود تمام سختی ها و زندان ماندن های او و شکنجه هایی که می دانست در انتظار اوست. خدا این را می دانست و او یک نقشه داشت. ما می توانیم مقصود این عمل را در خط های بعدی درک کنیم. ما اینجا پولس و سیلاس را که در فیلیپیا با اسودگی قدم می زدند می ببینیم. که کمی بعدتر تمام می شود چون در انجا جایی (کنیسه) برای ملاقات یکدیگر وجود نداشت. و در انجا آنها می گویند ما اینجا می نشینیم و انجا جایی بود که چندی از خانم های با ایما برای دعا کردن دور هم جمع شده بودند. اینطوری می توانم ان را تصور کنم که آنها دور هم در افتاب نشسته و بافندگی و سوزنکاری و دعا می کنند. و اینگونه اولین کلیسای اروپایی تشکیل گردید. ایا در اروپا فقط این نشانه و خبر نگه داشته شد؟ ما می دانیم که چگونه کلیسا در انجا ادامه پیدا کرد. با درخشش زیاد و با قدرت و با اعقاید مختلف همراه بود. در فیلیپیان به طور دیگر شروع شد. آنها در افتاب نشستند و در باره چیزهایی صحبت می کردند. من یادم می آید که عیسی همین گونه مثال را راجعه مرد بذر فشان به ما اموخت. در میانه روز مردی کشاورز به مزرعه می رود و شروع به پاشیدن بذر می کند او با اطمینان خاطر به همه جا دانه ها را می پاشد و به امیدی که در هر جایی انها رشد کنند. همینگونه پولس و سیلاس با ما این اعمال را انجام داده اند.

در اینجا معجزه رخ می دهد و خدا قلب یلدیا را می گشاید. عملی که خدا در انزمان انجام داد امروزه با کلام او در کلیسا رخ می دهد. وقتی گفته میشود که خدا قلب ها را می گشاید به این معنی می باشد که او در اعماق وجود ما نفوذ کرده و ما را درک می کند. خدا اعمال یا بازدهی و یا دعاها طولانی و کلیساهای سربه فلک کشیده ما را نمی خواهد. بلکه او تو را می خواهد. همانطوری که تو الان هستی. همانطوری که در اعمال رسولان گفته اند که خدا قلب یلدیا را می گشاید. ولی اصلا چه اتفاقی در قلب او افتاد؟ ولی داستان با آغاز نشد بلکه با یک مقدونه ای که پولس را از اعماق گرفتاری صدا می زند که پیش او برود. حالا چه مشکلاتی یلدیا می توانست داشته باشد؟ او که در افتاب با دیگر زن ها در افتاب نشسته و صحبت می کند نمی تواند برای من یک ادم گرفتار به نظر آید. این همان مشکلاتی است که ان مرد مقدونه ای داشت و حتی همه ما انسان ها. این مشکل قفل ماندن قلب های ما جلوی خدا است. بخاطر اینکه قلب ما پیش خدا بسته است دو نظریه برای خدا وجود دارد یا اینکه خدا اصلا وجود ندارد و یا او برای همانگونه ای وجود دارد که ما ان را به میل خود ترسیم می کنیم. در هر دو صورت ادم قصد دارد که خدا را به بازیچه بگیرد. ولی این را باید بدانیم این مشکلات یلدیا و مرد مقدونه ای و ما است که در پیش خدا داریم و خود مان باعث ان هستیم با بستن قلب خودمان بر روی او. چه اتفاقی برای یلدیا افتاده است لوقا انرا شرح می دهد. خدا قلب او را می گشاید این گونه این واقعه رخ داده است مارتین لوتر در ادامه می گوید. من نمی توانم از طریق خرد خود به عیسی ایمان داشته باشم. و یا پیش او برویم این عملی است که ما نمی توانیم انجام دهیم. خدا باید اثر خود را اعمال کند. وقتی لقا می نویسد که خدا قلب او را می گشاید این سوال برای من پیش می آید که چگونه؟ ایا از بالا یک نوری می آید و به قلب می خورد و یک نگاهی به اسمان داشته باشد. همه اینها اتفاق می افتد و لی از همه اینها گذشته روح خدا روش خود را دارد. همانطوری که خدا زمین را از هیچی افرید همانگونه قلب یک انسان را باز می نماید. زن ها در افتاب نشسته بودند و پولس برای انها از کلام خدا می گوید. روح خدا کلام خود را بیهوده بکار نمی گیرد. بلکه او از طریق کلام به سوی انسان ها می آید. بدین گونه در اولین کلیسا ها در اروپا بوده است. ولی هنوز کاری که خدا با یلدیا انجام داد برای ما بدون درک مانده است. و چگونه در خانه او غسل می دیده اند. در انزمان بردهها بچه ها اقوام و مریض ها به معنی مهمی نبودند. چگونه اینها رخ داده

است؟ اینگونه روح خدا همیشه انجام داده است. خیلی از ماها غسل تعمید دیده ایم در انزمانی که ما در بی آگاهی در بین خانوادهمان حضور داشتیم. خدا با روح خود در ما تاثیر می گذارد و اجازه نمی دهد که ما با فکر خود در یک جعبه ای بمانیم. چیزی که ما در ادامه می بینیم یک هم نشینی مسیحی است. و به خواسته یلدیا که غسل دیده شده است از رسولان خواهش دارد تا در پیش او بمانند. بله این می تواند بشود که ادم خود را به روح القدس می سپارد. و در یکشنبه قدم میزند و باب صحبت را در یک روز افتابی باز می کند. و در انتها یک اقامت طولانی و هم نشینی. بعد ها از این اتفاق یک کلیسای واقعی درست می گردد. در انزمانی که پولس در سومین سفر خود بود با جماعتی که در خانه لیدیا ملاقات کرد. برای یک اجتماع این شادی ها وجود دارد که همانگونه رسولان با افراد دیگر در زندان و در راه و سفرو این شادی ها را تجربه کرده اند. بعد ها پولس برای این اجتماع می نویسد: ای عزیزای من ای برادرهای من ای شادی من و تاج من. فیلیپیان 1 و 4.

از طریق این خانه کلیسایی یک کلیسای بزرگ تاسیس گردید. کلیساهای جامع و دولت هایی آمدند و رفتند. در میان زمانها قدیم که همه جا تاریکی فرا گرفته بود همیشه نور انجیل همه جا را روشن می نمود. در ان زمانها خدا قلب آنها را گشود همانکاری را که با یلدیا و یا با مارتین لوتر کرد. و با همه کسانی که نباید زمانهای اولیه را فراموش کنند. زمان دانه خردل که ما همه در ان قرار داشتیم. و با کلام و غسل و نان شراب او قلبمان باز گشته شده. بله این همان اتفاقی است که در ان زمان های اولیه رخ داده است و حالا تو دوست داریم با هم در زیر افتاب بهاری بنشینیم و صحبت بکنیم؟

امین.